

نگاهی انتقادی به جایگاه زن ایرانی در متون کهن فارسی (از آغاز طاهریان تا پایان خوارزمشاهیان)

دکتر اللهیار خلعتبری^۱

علی بهادری^۲

چکیده

زنان در همه ادوار تاریخی شاخصی از رشد و توسعه انسانی در عرصه‌های مختلف حیات بشری بوده و هستند، بررسی جایگاه زن ایرانی، در هر دوره از تاریخ ایران، درحقیقت، بررسی فراز و فرودهای حیات اجتماعی و فردی مردمان این سرزمین است. برای درک وضعیت زنان در ایران و نقش آن‌ها در زندگی سیاسی، اجتماعی با سیر بستر تاریخی، اجتماعی مسائل بنیادین، مانند مقام و منزلت زن در جامعه، ملهم از مجموعه ارزش‌ها، اعتقادات، باورها، حضور مستقیم و غیر مستقیم آن‌ها در تشکیلات اجتماعی - سیاسی و نقش آن‌ها در تحولات اجتماعی، که همگی عناصر اساسی در پدید آوردن فرهنگ سیاسی جامعه است، باید مدنظر داشته باشیم.

بررسی وضعیت حال هر پدیده اجتماعی، بدون شناخت پیشینه تاریخی آن، ممکن نیست. برای شناخت گذشته جامعه ایرانی و وضعیت فرهنگی و اجتماعی آن در گذشته مورد تفحص این پژوهش و جایگاه زنان در آن، استخراج جایگاه زن ایرانی در متون کهن فارسی در دوره یاد شده کمک شایانی در نمایاندن جایگاه و نقش زنان در آن دوره حساس تاریخی می‌کند. دوره‌ای که پس از دو قرن سکوت و خاموشی، ادبیات مکتوب فارسی از دل حکومت‌های نیمه مستقل ایرانی جوانه زد و در پناه وزراء و امرای دانش دوست و هنرپرور در اندک زمانی به شایستگی سر برآورد و بالنده شد و آثار ارزنده و بنامی از قلم بزرگانی چون فردوسی، بیهقی، غزالی، عنصرالمعالی، ناصرخسرو و دیگران در تاریخ ایران آن روزگار به جا گذاشت که در عین نام‌آوری و سرآمدی، پشتوانه و پناه ادبیات فارسی در ادوار آینده ایران شد.

واژگان کلیدی: زنان، متون کهن، فرهنگ، جایگاه، دوره تاریخی

۱. استاد بازنشسته دانشگاه شهید بهشتی و استاد دانشگاه آزاد اسلامی واحد شهرری

۲. کارشناس ارشد تاریخ

مقدمه

هرگونه مطالعه جامعه‌شناختی درباره وضعیت اجتماعی و فرهنگی زنان ایران در ادوار مختلف تاریخی، خاصه دوره رستاخیز دوباره، استقلال‌خواهی و هویت‌یابی ایرانیان پس از طی یک دوران نفس‌گیر اشغال و استیلای حکام و خلفای اموی و عباسی (اشپولر، ۱۳۷۳: مقدمه)، مستلزم مطالعه حوادث سیاسی و وقایع این سرزمین و بررسی احوال زنان نام‌آور و گروه کثیر زنان بی‌نام و نشان در عرصه‌ها و صحنه‌های مختلف حیات فرهنگی، اجتماعی، علمی و ادبی آن است. مطلب حاضر کوششی در جهت تمهید مقدمات این مطالعه گسترده است. کما این‌که مطالعه و بررسی جایگاه و نقش زنان در آن مقطع تاریخی، به سبب پراکندگی مطالب و فقدان توجه هدفدار منابع و مؤلفین به آن و شرایط سیاسی و اعتقادی حاکم در آن دوره، امکان انجام گرفتن پژوهشی جامع و شایسته را محدود و دشواری‌ها و مشکلات آن را مضاعف می‌نماید.

اطلاعات و دانستنی‌ها درباره وضعیت زنان ایران در دوره یاد شده بسیار اندک و گاه متناقض است (آزاد، ۱۳۷۱: ۱۵۵). در بسیاری از متون آن روزگار زنان بسیار به ندرت و به صورت حاشیه‌ای و غیر مستقیم مورد توجه قرار گرفته‌اند (براهنی، بی‌تا: ۱۴)، که خود معرف جایگاه اجتماعی زنان در آن دوره است. در این خصوص تحقیقات موردی و بالنسبه خاصی، به منظور واکاوی جایگاه و نقش زنان در متون یاد شده به انجام رسیده است، که متأثر از جایگاه اجتماعی زنان در اجتماع روزگار نویسندگان این کتب و تبلور مقام و منزلت زن در میان مردمان آن دوران تاریخی است.

مطلب حاضر کاوشی با انگیزه معرفی جایگاه زنان در جامعه آن روزگار ایران زمین و بررسی آن در متونی برگزیده و شاخص در دوران یاد شده است. به همین منظور، از میان کتب منظوم و منثور، آثاری را برمی‌گزینیم و مورد بررسی و ارزیابی قرار می‌دهیم.

زن در سند باد نامه

مؤلف سندبادنامه، محمد بن علی ظهیر کاتب سمرقندی، صاحب دیوان رسایل آلپ قتلغ جلال‌الدین والدینا فرمان‌روای خانی ترکستان است. وی ما قبل آخرین فرمان‌روای

آل‌افراسیاب بود که در حدود ۶۰۰ ه. ق در گذشت. ظهیری سمرقندی از مشاهیر مترسلان و کاتبان ایران در قرن ششم بود که بجز کتاب *سندبادنامه*، دو کتاب دیگر نیز نوشته است. وی طبع شعر نیز داشته است و عوفی در *لباب‌الالباب* دو قطعه شعر از او آورده است، که یکی از آن‌ها در مقدمه *سندبادنامه* (ص ۱۹) مندرج است.

سندبادنامه یکی از گنجینه‌های با ارزش متون کهن فارسی است که در قرن‌های مختلف با نام‌های مختلف، *سندباد حکیم*، *حکایت وزراء سبعة*، *داستان هفت وزیر*، *هفت فرزانه*، *کتاب مکرالنساء*، *قصر شاهزاده* و *هفت وزیر* و ... نامیده شده و امروز با نام *سندبادنامه*، در دسترس ما قرار گرفته است. این کتاب تألیفی در آداب کشورداری و رفتار با رعیت است و از حیث ساختار و چارچوب هم‌چون *کلیله و دمنه* است؛ یعنی یک داستان اصلی که در ضمن آن قصه‌ها و حکایت‌های دیگری در ضمن سی و سه حکایت آمده است. داستان اصلی در این کتاب شبیه داستان سیاوش و سودابه و قصه یوسف و زلیخاست. این کتاب به اکثر زبان‌های دنیا ترجمه شده است. برخی از این ترجمه‌ها عبارت‌اند از: عربی، سریانی، یونانی، عبری، لاتینی، انگلیسی، فرانسوی، آلمانی، ایتالیایی، ترکی، روسی، اسپانیایی، ارمنی، گرجی، مجاری، بلغاری، هلندی، اسلواکی، چک، رومی، سویسی، ازبکی، تاجیک (خط سریلیک) و

به زعم بعضی‌ها این داستان هندی است؛ اما تحقیقات اخیر، از جمله تحقیق مستدل و جامع پری، دانشمند آمریکایی، تحت عنوان اصل کتاب *سندباد*، اذعان دارد که، اصل این کتاب ایرانی است، اگر چه شباهت‌هایی به داستان‌های هندی دارد (پری، ۱۹۵۹: ۵۴).

از نکات اساسی و محوری ای که در این کتاب آمده، مقام و جایگاه زنان است که به شکل بارز و روشنی، زیرکی و مکر زنان را به تصویر می‌کشد، به گونه‌ای که تقصیر اصلی، عامل خطا و خدعه را در یک رشته از داستان‌های جذاب و شیرین به زنان نسبت می‌دهد، که برخلاف مردان بزه‌کار و خطاکار، اصلاح‌پذیر هم نیستند و باید عقوبت شوند و می‌شوند. و اگر زنان را به دیده حسن می‌بیند، جز از جمال ظاهر و موزونی اندام و کرشمه و ادا، که به کار معاشقه می‌آید، توصیف دیگری ندارد. «مردی بود لشکر پیشه، معشوقه‌ای داشت موزون و کرشمه‌ناک، لطیف صورت و چالاک. در حسن چون گلی نوبهار و در لطف

و ظرافت اعجوبه روزگار، ... ملک سیرتی، پری صورتی، متناسب خلقتی، چون ماه و مشتری در قبای ششتری و چون حورو پری در صورت بشری» (ظهیری سمرقندی، ۱۳۸۱: ۷۱).
داستان‌های *سندبادنامه* پندآموز و عبرت‌انگیز و توصیفاتش در نوع خود کم نظیر است. این کتاب از حیث تعبیرات لطیف و نکات ظریف، اثری ارزشمند است. اما آنچه چون خط سیری ممتد و معین در داستان‌ها و حکایات کتاب به چشم می‌آید، نکوهش شدیدی از زنان است و کینه‌جویی و انتقام‌کشی و ابراز نفرت و خشونت نسبت به آنان از جانب مؤلف، به ذهن متبادر می‌شود. در اثنای سخن، علاوه بر عبارات تند و نیش دار، اشعار گزاینده در مورد زنان بسیار آمده، از جمله این دو بیت:

زن چومیغ است و مرد چون ماه است	ماه را تیرگی ز میغ بود
بدترین مردان در این عالم	به بهین زنان دریغ بود
و یا این دو بیت:	
دیو از فعل زنان رمیده شود	چو برآمیزد او یکی تلبیس
در فریب و فسون و مکر و حیل	بندگی هانمایدش ابلیس

شاید یکی از علل این کم لطفی به زن آن باشد که، کنیزکی که محور داستان است، پتیاره‌ای حيله‌گر و مکار باشد که تدبیر وزیران را به بازی گرفته و بی‌رحمانه خواستار کشته شدن شاه‌زاده است (ظهیری سمرقندی، ۱۳۶۹: ۷). اگرچه ممکن است چنین باشد، اما آیا اصل این داستان پردازی و قصه‌گویی و آن استقبال و اقبال جهانی به این کتاب، از دلایل دیگری حکایت نمی‌کند؟ آیا برداشت و تلقی نویسنده از مقام و موقع زن و گزینش و پردازش چنین حکایات و محتوای ناقل نگاه جامعه آن روزگار به زن نیست؟ و یا ناشی از تقابل نگاه مردانه به جنس مخالف در زندگی آن روزگار است که قشر فرهیخته و اندیشمند آن، این چنین به ظرافت قلمی و خیال‌پردازی و قلم‌فرسایی از خود عقده‌گشایی و از زنان رازگشایی می‌کند. از طرفی در دو جبهه نابرابر زنان و مردان که در عین زندگی در یک روزگار به دلایل و اشکال مختلف یا توجیحات دینی، فلسفی جایگاه بسیار متفاوت از هم با حقوق، اختیارات و امتیازات متفاوت دارند. شاید از وجه دیگر این قضیه طبیعی بنماید که

زنان به سبب آن‌که به طرق طبیعی امکان حصول امتیازات و اختیارات مردان را نداشته‌اند، به شکل غیر طبیعی و با دست‌زدن به طرفندهای ظریف زنانه و در تقابل با نامردی‌های مکرر مردان به ناجوان‌مردی‌های انتقام‌جویانه، اقدام به حصول آن امتیازات برای خود کرده‌اند. در داستان عاشق و گنده پیر و سگ گریان آمده است:

از رنگ رخم نشانه می بین و می‌پرس	حال ستم زمانه می‌بین و می‌پرس
خود بر در و آستانه می بین و می‌پرس	احوال درون خانه از من مطلب

«... جوان در هجران او، روز و شب می‌گریست و در رنج و محنت می‌زیست، و دختر به حکم نظام اسباب کامرانی و استظهار جمال و جوانی، طریق بیداد بر دست گرفت و راه تهویر و تعجیر پیش آورد. دختر در پرده چون گل رعنا از سر طنز بر جوان می‌خندید و جوان هر روز دراز از سر نیاز می‌گریست... جوان در غم هجران او جان تسلیم کرد و دل خسته و تن شکسته، به خاک لحد سپرد و حق تعالی این ظلم نپسندید و این دختر را مسخ گردانید، آدمی بود، سگ شد» (ظهیری سمرقندی، همان: ۲۰).

در *سندبادنامه*، هفت وزیر اندیشمند و مجرب و دانا و خود پادشاه و شاه‌زاده و سندباد حکیم، همه یک‌طرف حکایت‌اند، طرف مقابل، کنیزکی تنها و بی‌پناه از حرم شاهی است که جز به برآیند تدبیر و تعامل این ده تن فتنه آن زن تنها، مرتفع نمی‌شود. چنان‌که در نهایت تنها اوست که بارویی سیاه و گیسوانی بریده که نماد زیبایی زن است و نشاندهش برخری سیاه و گرداندن درملاء عام، مجازات می‌شود. تا هم مکر زنان به همه نمایانده شود و هم دیگر زنان دم فرو کشند و دست از خدعه و خیانت که از صفات زنان است! فرو دارند. «پادشاه از پسر پرسید که: پادشاه کردار نامحدود این بدکردار بی‌عاقبت چیست؟ گفت: بر زنان کشتن نبود، اما به نزدیک من آن‌است که موی او بسترند و روی او سیاه کنند و برخری سیاه نشانند و گرد شهر بگردانند و منادی فرمایند که، هر که به ولی نعمت خویش خیانت اندیشد، جزای او این باشد» (ظهیری سمرقندی، ۱۳۸۱: ۲۳۰).

زن در کیمیای سعادت

امام ابو حامد محمد بن احمد غزالی طوسی متولد سنه ۴۵۰ و متوفی در سنه ۵۰۵ ه.ق، از بزرگان علمای دین و زهاد و عرفاست که تألیفات زیادی به دو زبان عربی و فارسی داشته است. مهم‌ترین کتاب تألیفی وی به فارسی، کتاب *کیمیای سعادت* است. غزالی از جمله کسانی بوده که به قول ملک‌الشعرای بهار در نثر فارسی انقلابی به پا کرده‌اند و به سبب قدرت زیادی که در فکر و قوه تخیله داشته، کلمات و اصطلاحات جدیدی وارد زبان فارسی کرده و آن‌را به منظور درست فهمی عوام دگرگون ساخته است (ملک‌الشعرای بهار، ۱۳۷۸: ۴/ ۱۷۴).

کیمیای سعادت مهم‌ترین کتابی است که غزالی به پارسی نوشته است که خود جوهر و خلاصه *احیاء العلوم* اوست. این کتاب در بین سال‌های ۴۹۰ - ۵۰۰ ه.ق نوشته شده و در اواخر عمر غزالی، که دوران پختگی و کمال عقلی و فکری وی بوده، به نگارش درآمده است. غزالی در این کتاب با تمثیل‌های زیبا و لطیف جهت وبرهان خود را ارائه می‌کند.

امام ابو حامد محمد غزالی در چند جای کتاب *کیمیای سعادت* که در ابواب مختلفی با موضوعات مختلف تألیف گردیده، به زنان پرداخته و به موضوعات مبتلابه زنان توجه کرده است. از جمله در جلد اول در باب نکاح و فواید و آفات آن که به دفعات از نقش و جایگاه زنان در آن یاد کرده است. در خصوص فواید نکاح آورده است: «فایده سوم نکاح انس باشد، به دیدار زنان و راحتی که دل را حاصل آید به سبب مجانست و انس با ایشان که آن آسایش سبب آن باشد که رغبت عبادت تازه گردد که مواظبت (مداومت) بر عبادت ملال آور و دل اندر آن گرفته شود و این آسایش، آن قوت را باز آورد (غزالی ابو حامد، ۱۳۸۷: ۳۰۵ / ۱). غزالی فایده دیگر زنان را آن می‌داند که به امور روزمره برسند تا مرد فرصت عبادت و تعلم بیابد.» فایده زن آن بود که تیمارخانه برآرد و کار پختن و شستن و رفتن کفایت کند که اگر مرد بدین (به این کارها) مشغول شود، از علم و عمل و عبادت باز ماند و بدین سبب، زن یاور بوده اندر راه دین» (همان: ۲۰۱). معلوم نیست که از منظر کیمیای سعادت و مؤلف فاضل آن، تکلیف علم و عبادت و عمل زنان چه می‌شود؟ مگر این اعمال فقط مختص مردان است؟ مگر راه دین فقط مردانه است؟ پس تکلیف زنان چه می‌شود که امام غزالی هیچ اشاره‌ای به آن نمی‌کند؟ در جای دیگری غزالی از زبان ابراهیم ادهم به عنوان

بزرگان شناخته شده و مورد احترام آن روزگار، که لابد سرمشق و الگوی دیگران بوده، می‌آورد که «ابراهیم ادهم را گفتند: چرا نکاح نکنی؟ گفت: چگونه کنم که مرد به زن حاجت نیست، زنی را به خویش چگونه غره کنیم؟ (همان: ۳۰۸)؛ و در ادامه به‌عنوان آفت ازدواج می‌آورد که: آفت سوم ازدواج آن است که، دل و اندیشه به تدبیر کار عیال مستغرق شود و از ذکر خدای و ذکر آخرت و ساختن ذات آخرت بازماند (همان‌جا)؛ یعنی همه چیز در انحصار مرد است حتی اندیشه و غره شدن».

در خصوص وظایف ولی دختر می‌آورد که، رسول (ص) گفت: «این نکاح بندگی است گوش کن تا فرزند خویش را بنده که می‌گردانی» (همان: ۳۱۳)؛ و در آداب زندگانی کردن با زنان آورده است که: «ادب سوم آن است که با ایشان مزاح کند و بازی کند و گرفته نباشد و به درجه عقل ایشان آید (همان: ۳۱۵). معلوم می‌شود، درجه عقل ایشان متفاوت از مردان است یعنی پایین‌تر، و زن حتی در ازدواج به کار بندگی و بازی و امور جزء و غیر مردانه می‌آید. و باز آمده است که: «مزاح و بازی بدان حد نرسد که هیبت وی جملگی بیفتد و با ایشان در هوای باطل مساعدت باشد. رسول (ص) گفت: «تعن عبدالزوجه»؛ نگونسار است کسی که بنده زن باشد (همان: ۳۱۶)؛ و این چنین با ارشادات فاضلانه، جایگاه و مقام زن در عصر امام غزالی و در نگاه او، که مرد دین و عرفان و فضیلت است، منعکس شده و به جامعه دینی و علمی وامی آن روزگار توصیه می‌شود. در جای دیگری از کیمیای سعادت می‌خوانیم که: «با زنان مشورت باید کرد و خلاف باید کرد به آنچه گویند... و در جمله (خلاصه) در زنان ضعفی هست که علاج آن احتمال (تحمل) و کوژی است که علاج آن به سیاست باشد که زن چون استخوان پهلوی است، اگر خواهی که راست کنی بشکند (همان‌جا). امام غزالی در محدود کردن زنان می‌فرماید: «ادب پنجم آن است که (مرد) در حدیث غیرت اعتدال نگه دارد و از هرچه ممکن بود که از آن افت خیزد [زن را] باز دارد و تا تواند بیرون نگذارد و فرا بام و در نگذارد. و نگذارد که هیچ نامحرم وی را ببیند و نگذارد که به روزن و پالکانه (پنجره) به نظاره مردان شود که همه آفت از چشم خیزد و نشاید که این معانی آسان فراگیرد... (همان‌جا)؛ و معلوم است که چه قسم نیرو و وقت از مردان در این همه قید و بندگذاشتن و عمل کردن هدر خواهد رفت و زنان برای خروج از این زندان که

روزن و پالکانه و بام و درش، بر او دیوار بلندی است که نه کسی او را ببیند و نه او کسی را و سر کردن روز و شب‌هایی که به رفتن و شستن و پختن پر شود، به چه لطایف‌الحیلی متوسل می‌شده‌اند. امام غزالی در دیگر بابی از کتاب آورده است که مرد «باید که هیچ طعام خوش تنها نخورد و اگر خورد پنهان خورد و طعامی که نخواهد ساخت صنعت آن در پیش ایشان نکنند... اگر کسی از یک زن سیرشده باشد و نخواهد که بر وی شود، باید که طلاق دهد و در بند ندارد (همان: ۳۱۹)؛ و نمی‌گوید اگر زنی هوس طعام خوش کرد، اگر زنی از مردی سیر شد، چه کند؛ چون قرار نیست زن هم از این هوس‌ها بکند.

علاوه بر این‌ها، حق مرد بر زن را عظیم‌تر می‌داند: «حق مرد بر زن عظیم‌تر است که وی به حقیقت بنده مرد است و درخبر است که اگر سجده کردن جز خدای را روا بودی، زنان را سجود فرمودندی در پیش مردان (همان: ۳۲۳)، البته که دنبالهٔ بندگی سجود است». «حق مرد بر زن آن است که، در خانه بنشیند و به دستوری [نه اجازه] وی بیرون نشود و فرا در بام نشود... و از شوهر خویش جز نیکویی نگوید. بر مال وی خیانت نکند، و در همه کارها بر مراد و شادی وی حریص باشد و در همه کارها مراد وی طلبد و چون دوست شوهر وی در بکوبد، چنان پاسخ دهد که وی را نشناخته و از همه آشنایان شوهر خود را پوشیده دارد تا وی را باز ندانند... رسول (ص) می‌فرماید: در دوزخ نگریستم، بیشتر زنان را دیدم، گفتم: چرا چنین است؟ گفتند: تعنت بسیار کنند بر شوهران و با شوهر ناسپاسی کنند» (همان‌جا).

این چنین زنان در خانه و بیرون، در دنیا و آخرت پیوسته خدمه و خدمت‌گزاران مردان‌اند و اگر شرط این بندگی مرعی ندارند، جایگاه آن دنیایشان نیز جهنم است. در جایی دیگر جناب غزالی در لزوم احتراز از زنان و پروا از مکرایشان می‌آورد که: «روایت کرده‌اند که ابلیس روزی پیش موسی آمد و گفت: ترا سه چیز بیاموزم، تا مرا از حق تعالی خواهی، موسی گفت: و آن سه چیز چیست؟ گفت: از تیزی حذر کن که هر که تیز و سبکسر بود من با وی چنان بازی کنم که کودکان باگویی. و از زنان حذر کن که هیچ دام فرو نکردم در راه خلق که بر آن اعتماد دارم چون زنان. و...» (همان: ۵۴۱). معلوم نیست مگر این خلق فقط مردان‌اند که زنان دام مورد اعتماد ابلیس بر راه ایشان باشند. زنان که در آن دنیای بسته و محدود خانه و «شستن و پختن و رفتن» هستند، دیگر چه جای این همه شدت احتراز از

ایشان است. و باز در جای دیگر: «یکی در زنی نگریست پس پشیمان شد و سوگند خورد که عقوبت این را هرگز آب سرد نخورم و نخورد» (همان: ۲/۴۹۵). «یکی از عارفان دست فرا زنی کرد دست خویش فرا آتش داشت تا بسوخت» (همان: ۲/۲۹۴). «سماع رود و نظاره مردان جوان در مردان تخم فساد بود و جست براین همه واجب آید» (همان جا). «مجمع از بزرگان بود، یک راه به بام برنگریست تا زنی را بدید، عهد کرد که هرگز به آسمان ننگرد» (همان: ۲/۴۹۶). «یکی از عابدان در بنی اسرائیل مدتی در صومعه بود، زنی خویشان بر وی عرضه کرد، یک پای از صومعه بیرون نهاد تا نزدیک وی شود. پس از خدای تعالی بترسید و توبه کرد و خواست که بازگردد، گفت: نه این پای که به معصیت بیرون شد، نیز در صومعه نباید برود، بداشت چنان که از سرما و گرما تباه شد و از وی بیفتاد» (همان جا). و «در خبر است که زنان را از ضعف و عورت آفریده‌اند. داروی ضعف ایشان خاموشی است و داروی عورت ایشان خانه برایشان زندان کردن» (همان: ۳۱۴).

این همه تفاوت میان زن و مرد و لزوم نگاه مردان و دوری این دو جنس از هم و عدم معاشرت ایشان، در نگاه مردی چون غزالی که از برگزیدگان طبقه عالم و آگاه و روشن فکر جامعه است، می‌بایست به روشنی جایگاه و شخصیت زنان در گروه‌ها و طبقات فرودست جامعه و در نگاه و تلقی جامعه مردسالار آن روزگار را فهمید. خاصه آن‌که غزالی در هر قدم خود حدیثی، آیه‌ای، حکایتی، تمثیلی را به همراه می‌آورد تا هم کلام به صحت و صدق نزدیک‌تر آید و هم خوش‌آیند نظر گردد. یعنی نظر و استنباط او فقط یک برداشت شخصی نیست. کتاب او *کیمیای سعادت* است و این مواعظ و دستورات استنباط او از منظر عقل و دین است و خطاب عام دارد و طریقی است که پیمودنش به سر منزل سعادت خواهد بود.

زن در شاهنامه

حکیم ابوالقاسم فردوسی که احوال او بر کسی پوشیده نیست، با جد و جهد فراوان و هم از سر ارادت و عشق سی سال عمر خویش را در پی ریختن کاخی بلند از نظم پارسی صرف کرده و از پی آن یک اثر جاودانه در ادبیات ایران و جهان آفریده است که در این جاودانگی خود نیز جاودان شده است. *قهرمانان شاهنامه* نمونه انسان‌های قهرمان‌اند؛ در همه‌ی اطوار آن‌ها

علاقه شدید به زندگی جلوه دارد. رستم در عین آن که غالباً آواره بیابان‌هاست، و در پی دشمنان است، بهره خود را از کام و عشرت فراموش نمی‌کند؛ حتی در صحنه‌های هولناک هفت‌خوان، چند لحظه از صحبت زن جادو بهره می‌گیرد (زرین‌کوب، ۱۳۶۵: ۱۰۱). شاهنامه یک کتاب ضد زن نیست. در دوران پهلوانی از سودابه که بگذریم، هیچ زن پتیاره‌ای دیده نمی‌شود. تعداد بسیاری زن بزرگوار در شاهنامه هست که در آثار دیگر فارسی نمی‌توان مانند آن‌ها پیدا کرد. زنان شاهنامه در عین برخورداری از فرزاندگی، از جوهر زنانه به نحو سرشار نیز بهره‌مندند. سیمین‌دخت، رودابه، تهمینه، فرنگیس و جریره و منیژه و گردآفرید و کتایون و گردیه و شیرین، هم عشق را بر می‌انگیزند و هم احترام را. زنی که به سبب بدنامی در شاهنامه است سودابه است. درباره اوست که رستم به کاووس می‌گوید:

کسی کاو بود مهتر انجمن	کفن بهتر او را ز فرمان زن
سیاوش ز گفتار زن شد به باد	خجسته زنی کاو ز مادر نژاد

فردوسی از زبان شیرین، زن خوب را چنین توصیف می‌کند:

به سه چیز باشد زنان را بهی	که باشند زیبای تخت مهی
یکی آنکه باشرم و با خواستت	که جفتش بدو خانه آراستت
دگر آنکه فرخ پسر زاید او	زشوی خجسته بیفزاید او
سوم آنه بالا و رویش بود	به پوشیدگی نیز مویش بود

در بین زنان شاهنامه، زنانی خوب شناسانده می‌شوند که با آزمایشی روبه‌رو می‌شوند. در چنین وضعی است که حساسیت و عاطفه و شخصیت آنان نموده می‌شود. تهمینه پس از شنیدن خبر مرگ پسرش سهراب، بیش از یک سال زندگی نمی‌کند:

به‌روز و به‌شب مویه کرد و گریست	پس از مرگ سهراب سالی بزیست
سرانجام هم در غم او بمرد	روانش بشد سوی سهراب گرد

جریره، پس از مرگ پسرش فرود، بر سر نعش او خود را خنجر می‌زند و می‌کشد:

بیامد به بالین فرخ فرود
بر جامه ی او یکی دشنه بود
دو رخ را به روی پسر برنهاد
شکم بردرید و برش جان بداد

رودابه پس از مرگ رستم، چندی دیوانه می‌شود. کتایون پس از مرگ اسفندیار وضعی چنین دارد؛ و شیرین پس از مرگ خسرو، زندگی را از خود می‌گیرد (ندوشن، ۱۳۶۵: ۱۹). محتوای *شاهنامه*، همانند خود آفرینش پر دامنه و پر هیمنه و دور و دراز و پر مهابت و راز است و در حوادث و کارها و کردارهای آن‌هم، دستکاری‌های استادانه شده است، تا هیچ نغمه‌نا ساز، و هیچ حرکت ناشیرین و اندیشه‌ای نابجا جلوه نکند... به طور خلاصه، *شاهنامه* نماینده بزرگی و بزرگی‌هاست، و زن نیز در *شاهنامه* همانند دیگر مظاهر انسانی آن کتاب، والایی دارد و تصویر شخصیت او تحت الشعاع امیال و افراد داستان نیست. زن در *شاهنامه* را، جز به مهر و صفا، چهره او را جز به شرمگنی و حیا و اندیشه، او را جز به ژرفی و دورنگری، و کار او را جز به راستی، و روش او را جز به متانت و بردباری، نمی‌توان دید (دبیر سیاقی، ۱۳۶۵: ۲۷ - ۲۹).

واژه زن، نزدیک به سیصد بار در *شاهنامه* به کار رفته است. صفاتی که در *شاهنامه* برای زنان آورده شده، بسیار است؛ از جمله، آراسته همچو باغ بهار، آرامش روزگار، بهشت روی، به کردار عاج، به بالاچو ساج، پوشیده رخ، پر از رنگ و بو و پوشیده رو و... اما مواردی در *شاهنامه* هست که فردوسی با سخنان درشت و کلمات عتاب آمیز، زنان را مورد خطاب قرار داده است: یکی در خواستگاری فریدون از دختران شاه یمن و تمکین، اما ناراحتی او از این رضایت، که می‌گوید:

ز کینه به دل گفت شاه یمن
که به ز آفریدون نیامد به من
به از من که هرگز مبادم نشان
که ماده شد از تخم نره کیان
به اختر کسی دان که دخترش نیست
چو دختر بود روشن اخترش نیست
(*شاهنامه*، بیت‌های ۲۳۱-۲۳۳ / ۶)

استاد طوس در این جا از قول شاه یمن تداوم نسل را به پسر داشتن می‌داند و بودن دختر را نشان بد اختری می‌خواند. اما در جایی دیگر می‌آورد که:

چو فرزند باشد به آیین و فر گرامی به دل بر چه ماده چه نر
 (همان: بیت ۲۳۹ / ۶)
 سزد گر برآید سر از سرزنش زن و مرد را از بلندی منش
 (همان: بیت ۱۶۵۸ / ۷)

اما باز در دیگر جای، در مقام تنبیه کاووس می‌نویسد:

یکی داستان زد بر این رهنمون که مهری فزون نیست از مهر خون
 چو فرزند شایسته آمد پدید ز مهر زنان دل بیاید برید

و خطاب تلخ رستم به کاووس شاه هم همین است:

کسی کو بود مهتر انجمن کفن بهتر او را ز فرمان زن
 سیاوش که گفتار زن شد به یاد خجسته زنی کو ز مادر نژاد
 (همان: بیت‌های ۵۲۲ - ۱۲/۵۲۴)

فردوسی، شاه‌کار جاویدان خود را از روی منابع و روایات و اسنادی که در دست داشت، به نظم درآورد؛ چون بین زمان او و زمان حوادث فاصله بسیار بوده، طبعاً معتقدات و افکار شخصی او نیز در بیان حوادث مؤثر افتاده است. از طرفی، شخصیت او هم از اوضاع و احوال زمانه متأثر بوده، ایران در روزگار او در استیلای اعراب قرار داشت و او به دفعات اکراه خود از این سلطه و سیطره را به زبان آورده است: «ز شیر شتر خوردن و سوسمار ... و برهنه سپه برد برهنه سپاه ...». طبیعی است که نگاه او به جامعه و سرزمین و آدم‌هایی که او در اثرش می‌آورد، آرمانی باشد؛ اما او هر چند خطاب‌های منفی در خصوص زنان را از زبان دیگران، که اغلب ایرانی نیستند، می‌آورد، اما در هر صورت، نوع تربیت و تلقی خود او در جامعه آن روزگار از زن و جایگاه زن در هستی و زندگی بی‌تأثیر نبوده و او خود آگاه یا ناخودآگاه صفات نیک و بد زنان را به تصویر می‌کشد. و عقیده خود را، که برآمده از نگاه جمعی و تلقی کلی آن روزگار از زن است، به دفعات اظهار می‌دارد؛ ولی آنچه در مجموع می‌شود از جایگاه زن در شاهنامه حاصل کرد، این است که وجه نیک و مثبت آن برجسته بد

و منفی آن برتری دارد. اگر یک خطاب را خطاب عام تلقی نکنیم و ویژگی یک فرد را به عموم تعمیم ندهیم، شاهنامه به نسبت دیگر آثار هم عصر خود، مقام زنان را پاس داشته است، اگرچه نه زنان همیشه و همه جا یکسان و در یک مرتبه هستند، و نه از فردوسی انتظار هست که چیزی را برخلاف آنچه در طبیعت یک شخص یا جامعه هست، کتمان کند و نادیده بگیرد، و این خود از زوایا و نقاط قوت اوست که نیکی و بدی و پاکی و پلشتی را با هم می بیند و می نمایاند.

دیوان ناصر خسرو

ناصر خسرو، اسماعیلی مذهب بوده و اسماعیلیان، مقام و منزلت زن را بیش تر از دیگران پاس می دارند و زنان در میان اسماعیلیان، مقامی والاتر و آزادتر از معاصران سنی خود داشته اند (ستاری، ۱۳۷۳: ۳۱)؛ اما گونه ای از مرد سالاری و زن ستیزی هم در آثار و دیوان ناصر خسرو هویداست. او در آثار خود به تقلید از ذهنیت اسطوره ای جامعه و روزگارش، دنیا را زن می پندارد و کج رفتاری و ناسازگاری دنیا را هم صفات زنانه می نامد و جهان را عروس هزار دامادی می داند که فریب کار است و مگار. در داستان بیژن و منیژه، علت زندانی شدن بیژن را فریب کاری زنان عامل دانسته و این چنین گفته است:

زن بود آن که مر او را بفریید زن	زن جادوست جهان، من نخرم زرقش
که چه آورد به آخر به سر بیژن	زرق آن زن را با بیژن نشنودی
ای پسر گر تو به دنیا بنهی گردن	همچو بیژن به سر چاه درون مانی
پس چه گویی که نبایست چنان کردن	چون همی بر ره بیژن روی ای نادان
گر بورزی تو نیارزی به یک ارزن	صحبت این زن بدگوهر، بدخو را
جز که نادان نخرد کس به تبر سوزن	صحبت او مخر و عمر مده زیرا
گنج قارون بدهی یا سپه قارون	طمع جانت کند گر چه بدو کابین

(دیوان ناصر خسرو، ۵)

ناصر خسرو هم به سنت رایج زمان خود قائل است که، عقل را مرد و زن را نفس می دانستند، زمین را مادر و فلک را پدر، و زمین چون پست است، هر چه در آن است،

حقیر، و فلک چون آسمان، هر چه در اوست اهورایی و لطیف و تشابه این جایگاه به زن و مرد و فلک شریف و لطیف و پاک (حسینی، ۱۳۸۸: ۴۶).

این جهان کثیف چون تن توست	جان این تن از آن لطیف مکان
تنت را مادر این زمین و فلک	پدر او دان و هر دو حیران
جانت را مادر و پدر گشتند	نفس و عقل شریف جاویدان

(دیوان ناصر خسرو، ۲۴۰)

زن در قابوس نامه

قابوس نامه کتابی است از عنصرالمعالی کیکاووس بن قابوس بن وشمگیر بن زیار، که از شاهزادگان خاندان زیاری بود. این خاندان در قرن چهارم و پنجم هجری قمری در شمال ایران، به خصوص در گرگان و طبرستان و گیلان و دیلمان و رویان و قومس و ری و جبال، حکمروایی داشته است. امیر عنصرالمعالی، که دختر سلطان محمود غزنوی را به همسری داشته، از او پسری به نام «گیلان شاه» به دنیا آورده که کتاب حاضر را در چهل و چهار باب برای او نوشته و حاصل تجارب و دریافت‌های خودش در اختیار فرزند گذاشته و او را از راهنمایی‌ها و پند و اندرزهای خود بهره‌مند می‌گردانیده. این کتاب سرمشق بزرگی است از بهترین انشاءها و زیباترین نثرهای فارسی (ملک الشعراء بهار، ۱۳۸۱: ۱۲۷). قابوس نامه درباره مسائل مختلفی سخن می‌گوید. یکی از مسائلی که در آن عنوان گردیده، زن و جایگاه او در زندگی اجتماعی و مراودات مردمان است. قابوس نامه پند می‌دهد که: «هر چند جوان باشی خدای عزوجل را فراموش مکن و از مرگ ایمن مباش. اما در عین حال توصیه می‌کند، بهره خویش به حسب طاقت خویش از روزگار خویش بردار که چون پیر شوی خود نتوانی، چنانکه آن پیر گفت: چندین سال غم خوردم که چون پیر شوم خوب رویان مرا نخواهند، اکنون که پیر شدم خود ایشان را نمی‌خواهم و اگر توانی نیز خود نزیبید» (عنصرالمعالی، ۱۳۷۸: ۵۶).

«با هیچکس جنگ مکن که جنگ کردن نه کار محتشمان است، بل کار زنان است یا کار کودکان...» (همان: ۷۹)؛ یعنی که جنگ کردن، دون شأن مردان است و مردان که مافوق و

برتر از زنان هستند، اگرچنین کنند، کار بیجگانه و زنانه کرده‌اند و این، آنان را که مرد و محتشم هستند، زینده نیست. در جای دیگری از باب تمتع کردن می‌فرماید: «از غلامان و زنان میل خویش به یک جنس مدار تا از هرگونه بهره‌ور باشی و از دو گونه یکی دشمن تو نباشند و ... و تابستان میل به غلامان و زمستان میل به زنان کن» (همان: ۸۶)؛ و این چنین، زنان بیچاره، حتی در این قسم امور هم رقیبانی داشته‌اند که مردان را خدمت می‌کرده‌اند.

و در باب زن خواستن آورده است؛ «و از دست زن یار سست و زن نا کدبانو بگریز که گفته‌اند که خدای رود باید [و کدبانویند اما نه] چنانکه چیز ترا در دست گیرد و نگذارد که تو بر چیز خویش مالک باشی که آنگونه تو زن او باشی نه او زن تو. زن از بهر کدبانویی باید خواست، نه از بهر طبع (تمتع) که از بهر شهوت از بازار کنیزی توان خرید که چندین رنج و خرج نباشد» (همان: ۱۳۰). مردان از بهر شهوت به راحتی و کم رنج و کم خرج می‌توانند اطفال حریق شهوانی کنند، اما به وقت زن گرفتن پاکیزه بانو و عاقله زن از خاندان بصلاح می‌خواهند».

در خرید برده آورده است. «اگر بنده‌ای خری، هشیار باش... پس اول در چشم و ابروی وی گناه کن که خدای همه آدمیان را نیکویی در چشم و ابرو آفرید و ملاحظت در بینی و حلاوت در لب و دندان و طراوت در پوست روی... باید ملیح باشد اگر بنده از بهر خلوت و معاشرت خری، چنان باید که معتدل بود به درازی و کوتاهی و فربهی و نزاری، تن او نرم و تنک پوست و هموار استخوان و سیاه مژه و شهلا چشم و سیاه و گشاده ابرو و... هر غلام که چنین بود، زیبا و خوش خو و وفادار بود و لطیف طبع و معاشر بود... علامت غلامی که خادمی سرای زنان را شاید سیاه‌پوست و ترش‌روی و درشت پوست و خشک اندام و تنک موی، باریک ساق، سطرلب... خادمی سرای زنان را شاید» (همان: ۱۱۴).

مردان روزگار که پیوسته عامل تصمیم‌گیری و قانون‌گذاری و امر و نهی بوده‌اند، حتی در اموری این چنین، آن‌هم از زبان مردی فاضل و اندیشمند و دانا این چنین زنان و مردان را تعریف و جایگاه آن‌ها را مشخص می‌کنند، همه جامعه که فاضل و ادیب نبودند و اگر نبودند، آن‌ها چگونه حقوق و تکالیف و وظایف مرد و زن را تعریف می‌کردند؟ قدر مسلم

این است که این دیوار حایل میان زنان و مردان در حقوق و اختیار و تکالیف اگر بلندتر از دربار عنصرالمعالی نبوده، کوتاه‌تر نبوده است.

زن در آثار نظامی گنجوی

نظامی گنجوی (متوفی ۶۱۴ هـ.ق) شاعر پرکار و پرآوازه ایران زمین و صاحب تألیفات و آثار فراوان است که از آن میان، خسرو و شیرین، لیلی و مجنون، هفت پیر، اسکندرنامه و *اقبال‌نامه* است که نظامی در قالب این عناوین و سی هزار بیت شعر خود نظرات و اعتقادات و افکارش را نمایان ساخته و در طی آن حکایات و حکمت‌های بسیاری آموخته است (احمدنژاد، ۱۳۶۹: ۲۸). یکی از مسائلی که کم و بیش در همه آثار نظامی و به دفعات به آن پرداخته شده، مسئله زنان است. از میان انبوه شاعران و نویسندگان ما قبل، ما بعد و هم‌عصر نظامی، او از نوادر کسانی است که نسبت به زن دیدی باز و انسان‌گرایانه دارد، و در آثار او، زن نمونه آرمانی همپای مرد است که در کشور داری و سیاست، در حکمت و دانش، عفت و پاکدامنی، خردمندی و دادگستری عرض وجود می‌کنند. و در بسیاری از موارد خاصه در استقامت و عشق بر مردان برتری دارند. نگرش منفی نسبت به زنان در آثار نظامی به نسبت آنچه دیگران کرده و نوشته‌اند، بسیار اندک است. زن ستیزی در آثار نظامی در قیاس با توجه شایسته‌ای که او به زنان دارد، نادر است:

مقرر گشته بر فرمان آن زن	همه اقلیم ازان تا به ارمن
به شادی می‌گذارد زندگانی	ندارد شوی و دارد کامرانی
مهین بانوش خوانند از بزرگی	ز مردان بیشتر دارد سترگی

(نظامی گنجوی، خسرو شیرین، ۴۹)

مهین بانو، بانوی ارمن، نخستین زن داستان خسرو و شیرین بازتاب زنی مستقل و خردمند است که در گرداندن سرزمینی وسیع و فراخ بی‌نیاز به مردان، فرمان می‌راند و کامرانی می‌کند. شیرین برادرزاده مهین بانو و تربیت شده اوست. در ادبیات فارسی، جز داستان ویس و رامین، تنها در داستان خسرو و شیرین است که ما برای نخستین بار عشق دو سوی زن و مرد را داریم، که در آن زن و مرد با یکدیگر هم طراز می‌شوند و زن همسان قدر

و شأن و منزلت مردان در نظر گرفته می‌شود (حسینی، ۱۳۸۸: ۷۹). در مجموعه خسرو شیرین، خصال پاک انسانی در دو جنس زن و مرد به ظرافت و لطافت بیان شده است که خود راز ماندگاری آن اثر منظوم است. در جایی دیگر از این اثر، نظامی از زبان مریم که رقیب شیرین در عشق به خسرو است، ابیاتی را در مزمت مقام زن می‌آورد، اما در سیر کلی قصه، نظامی خواننده را مجاب می‌کند که این سخنان جز از سر حسادت نیست و شیرین مبرا از این توصیفات است:

زنان مانند ریحان سفال‌اند	درون سوخت و بیرون سو جمال‌اند
نشاید یافتن در هیچ برزن	وفا در اسب و در شمسیر و در زن
وفا مردیست برزن چون توان بست	چو زن گفתי بشوی از مردمی دست

(نظامی گنجوی، خسرو و شیرین، ۱۹۶ - ۱۹۷)

در هفت پیکر که یادآور داستان‌های *سندبادنامه* است و در آن بهرام گور، شنوای هفت قصر بدیع از هفت شاهزاده از هفت اقلیم است، که در هر یک به قصری به رنگی اندرند و شاه را با قصرهایی بکر و بدیع و هوس‌ناک، شادمان می‌گردانند، در داستان پیروزه رنگ، آورده است:

خواست تا بانوی فسانه سرای	آرد آیین بانوانه به جای
گوید از راه عشقبازی او	داستانی به دلنوازی او

(نظامی گنجوی، هفت پیکر، ۲۳۵)

در *اقبال نامه* ماریه قبطیه نمونه پادشاه زنی خردمند است که برای دادخواهی به روم می‌آید و دانش‌آموزی پیشه می‌کند و از دانش ارسطو به کمال برخوردار می‌شود، ارسطو هم علم کیمیا را به علاوه دیگر علوم به او می‌آموزد، و او به شام بر می‌گردد و کشور خود را آباد و رعیت را از خراج معاف می‌کند (حسینی، ۱۳۸۸: ۹۰)؛ پس نظامی می‌آورد:

زن دانش آموز دانش سرشت	چولوچی زهر دانشی در تبشت
سوی کشور خویشان کرد رای	که رسم نیا را بیارد به جای

(نظامی گنجوی، *اقبال نامه*، ۶۳)

زن کاردان است و سامان شناس
 ندانی کسی سیم او را قیاس
 که آن زن زنی پارسا گوهر است
 جهان جوی را کمترین چاکراست
 (نظامی گنجوی، اقبال نامه، ۷۱)

نظامی، برخلاف جو حاکم زمانه که در آن زن نوعاً مورد مزمت و حقارت و هجو است، مقام و جایگاه او را محترم می‌شمارد، شایستگی‌های او را پاس می‌دارد و زن را فراتر از تلذذ و تعیش و تعشق، به شکلی انسانی، می‌نمایاند.

در مجموع، آنچه از کند و کاو نگارنده به حد بضاعت، در متونی چند از گنجینهٔ پر بار ادب کهن فارسی حاصل آمد، نکات ذیل منتج گردید: اول این‌که مقام و منزلت زن به نسبت خدمات، جایگاه و اهمیتی که در جامعه و زندگی خیل کثیر آدمیان اجتماعات گذشته داشته، مورد توجه قرار نگرفته است. دوم این‌که در یک سیر کلی و عمومی، همهٔ بزرگان علم و ادب حداقل جایگاه زن را زیر دست، و مرد را زیر دست دیده‌اند. سوم این‌که شرایط اجتماعی آن روزگار امکان و اجازهٔ بروز خلاقیت‌ها و توانایی‌های برابر با مردان را به زنان نمی‌داده است؛ به عبارتی، جدا از زمینهٔ نامناسب اجتماعی و وجود امکانات نا برابر و نا امنی‌ها، قتل‌ها، غارت‌ها و قحطی‌ها و قساوت‌ها و قصد و غرض‌های سوء حاکمان و اولیاء امور، زنان را از حضور در عرصهٔ فعالیت‌های عمومی و اجتماعی محروم و به تبع آن از هر گونه کار شاق و شاه‌کاری باز می‌داشته است. چهارم این‌که بزرگان علم و ادب، خاصه آن‌ها که در این مقاله از ایشان آثاری به نقد کشیده شد، بر اثر شرایط زمانه و روزگار، بضاعت علمی و وضعیت روحی و تربیتی‌شان و هم شرایط زندگی خصوصی‌شان و آنچه بر او از مراودات با جنس زن از همسر و مادر و دیگران گذشته است و هم آنچه و از آن که تلمذ کرده است، و نیز جو غالب زمانه، مجموعاً، برداشت و تلقی و نگاهی به نویسندگان این آثار داده است که همان را می‌توان در آثار یا اثر ایشان به وضوح دید. به حتم، هر یک از دلایل و عوامل یاد شده سهم بسزایی در برداشت نویسندگان از جایگاه زن داشته است. ظهیری سمرقندی در عین ادیب بودن، کاتب دربار است و بدون شک همهٔ دربارها، عرصهٔ توطئه و دسیسهٔ زنان است. امام غزالی مرد دین است و او از طریق یکی دو حدیث مجعول یا کم

رنگ از پیامبر، زن را آن‌گونه استخفاف داده است. نظامی مرد شعر است و غزل و قصیده و عشق. در عشق مقام معشوق را بسی آستان بلند است، طبیعی است که باید از او تجلیل زنان را شنید. اما فردوسی مرد قهرمان پرور و اثر او یک اثر آرمانی است، باید زن ایرانی همپای قهرمانان بنام ایران زمین در این اثر مقامی ارجمند بیابد. ناصر خسرو اسماعیلی مذهب است و اسماعیلیان در مقابل هم‌عصران خود در دیگر فرق، زن را محترم می‌شمارند. و حساب جناب عنصرالمعالی، به‌عنوان یک شاه‌زاده، مشخص است. او یک متمکن و متمول دربارنشین است و از پی تمکن، لاجرم تعیش می‌آید، لذا اگر او زنان را آن‌گونه می‌نماید، خیلی هم از زندگی شخصی و اشخاص دور و برش به بیراهه نرفته است. در یک کلام، هر یک از این بزرگان بنام، در عین حال که وضعیت کلی جامعه روزگار خود را به تصویر کشیده‌اند، در عین حال که زندگی خود و مردمان عصر خود را منعکس کرده‌اند، تلقی، تصور و درونیات خود را از زن و جایگاه و منزلت او بیان نموده‌اند.

نتیجه‌گیری

آنچه از غور و تفحص در چند اثر کهن فارسی، از نظم و نثر، در نمایاندن جایگاه زن ایرانی در متون کهن ادب فارسی در دوره یاد شده حاصل آمد، در عین حال که بیان‌گر نظر تعدادی از بزرگان و اندیشمندان این سرزمین در آن مقطع تاریخی بوده، واگو کننده و بازتاب دهنده جایگاه و نقش و شخصیت زن در روزگار نویسندگان این آثار هم هست؛ چه، هیچ‌یک از این بزرگان، جدای از جامعه و روزگار خود نزیسته‌اند و جز برای جامعه و مردمان خود ننوشته‌اند. حتی در شاهنامه که محتوایی اسطوره‌ای دارد و افراد آن در قالب آرمانی ارائه گردیده و کردارها و شرح حال‌ها برگزیده و دست‌چین شده است، باز در جای جای آن، انعکاس نگاه نویسنده نسبت به زن و جایگاه او، دوگانه و گاه متضاد است.

نیکی و بدی، در کنه رفتار آدمی نهفته است و هیچ انتظار نیست که بزرگان علم و ادب ایران زمین که نماینده افکار، عادات و آداب دوران خود هستند، زنان و سرنوشت آن‌ها در آن روزگار را به گونه‌ای غیر از آنچه نوشته‌اند، بنمایانند؛ که اگر چنین می‌کردند به خطا رفته بودند؛ همچنان که عده‌ای رفته‌اند. آثار آن‌ها آینه نمایان و گوینده ساحت، جایگاه و منزلت زن در آن اعصار است، که متأثر از سیاست و ورزی‌های حاکمان و تصمیم‌گیری‌ها و فرهنگ

سازی‌های عالمان در عرصه دین و فرهنگ و عوامل اجتماعی و شرایط اقتصادی شکل گرفته و نضج یافته و تثبیت شده است.

در بررسی هر پدیده اجتماعی بسیار به خطا خواهیم بود، اگر وضعیت حال آن پدیده را، بدون پیشینه تاریخی آن، بررسی کنیم و نیز خطا خواهد بود، اگر در قیاس گذشته با حال، با معیارهای زمان حال، گذشته را به قضاوت بنشینیم؛ چه، در امور انسانی، عامل تام وجود ندارد، و پدیده‌ها از عوامل متعددی متأثرند، که آن عوامل در دوره‌های مختلف تاریخی گاه در تقابل کامل با یکدیگرند. اما آنچه از این بررسی حاصل می‌شود، آن است که قدر مسلم، زن ایرانی در دوره یاد شده از وضعیت برابر با مردان برخوردار نبوده و در مقاطعی شرایط بسیار نامطلوبی داشته است و یک عامل مؤثر در این نامطلوبی، توجیهات علمی و دینی و عقلی بزرگان این حوزه بوده که غالباً نیز مردان بوده‌اند. و به‌عنوان طبقه حاکم فرهنگ ساز و نخبه جامعه و طبقات مختلف آن را از گفتار و آراء و عقاید خود متأثر کرده و کلام و کردارشان آحاد جامعه را به انحاء مختلف جهت می‌داده است.

بدین‌گونه، سستی و شیوه‌ای از زندگی متداول گشت که زنان به حدی خانه‌نشین و اجتماع گریز شدند که تا دوران تاریخ معاصر و تغییر گفتمان سستی غالب، حضور اجتماعی آنان جز در مواردی نادر و اندک بسیار کم‌رنگ، محدود و بی‌اثر بود.

اما علی‌رغم همه کمبودها و کاستی‌ها و شرایط نامساعد و نامطلوب و ناقصی که زن ایرانی در تاریخ یاد شده به جبر یا رضایت خود او یا حسب سنت جاری و مرسوم غالب آن ایام از حضور و لزوم عمل کرد اجتماعی زنان می‌بینیم، از طرفی باید او را پاسدار و نگهبان و ناقل فرهنگ و سنت بومی و ملی دانست و از این حیث باید او را تمجید و تقدیر کرد. سنن متعالی انسانی ایرانیان به‌عنوان بخشی و قسمی از اقوام کهن متمدن آسیایی، از جمله زبان فارسی و فرهنگ بومی ایرانی، در طول قرون متمادی و از پی هجمه‌ها و حمله‌های خون‌بار و مرگ آفرین اقوام ترک و تاتار و تازی، تنها به دست خیل عظیم زنان، مادران و مادر بزرگ‌های بی‌نام و نشان بسیاری صورت پذیرفته که سنت‌ها و آداب و عادات ایرانی را با همه ناملایمات و محدودیت‌ها و ممنوعیت‌ها، از دل حوادث نفس‌گیر سال‌های سخت با

استیلای حکام و امرای خشن، حفظ کردند و نسل به نسل و عصر به عصر آن را انتقال دادند. زن ایرانی علی‌رغم آن مظلومیت‌ها این مرارت‌ها را هم به جان خرید و دم نزد و قهرمانانه، اما گم‌نام، فداکاری‌های بسیار نمود.

کتابنامه

۱. آزاد، حسن. ۱۳۶۲، *پشت پرده های حرمسرا*، ارومیه، انزلی.
۲. ابن اثیر. ۱۳۶۳، *الکامل*، ترجمه عباس خلیلی، تهران، علمی.
۳. اصفهانی، ابوالفرج. ۱۳۶۸، *برگزیده الاغانی*، ترجمه و تلخیص و شرح از محمد حسین مشایخ فریدونی، تهران، علمی و فرهنگی.
۴. ابن خلدون، عبدالرحمن. ۱۳۸۲، ترجمه محمد پروین گنابادی، تهران، علمی و فرهنگی.
۵. اشپولر، برتولد. ۱۳۷۳، *تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی*، ترجمه جواد فلاطوری، تهران، علمی فرهنگی.
۶. احمدنژاد، کامل. ۱۳۶۹، *تحلیل آثار نظامی گنجوی*، تهران، چشمه.
۷. براهنی، رضا. ۲۵۳۶، *تاریخ مذکر*، [بی‌نا].
۸. حجازی، بنفشه. ۱۳۷۶، *به زیر مقنعه*، تهران، علمی فرهنگی.
۹. حسینی، مریم. ۱۳۸۸، *ریشه‌های زن ستیزی در ادبیات کلاسیک*، چشمه.
۱۰. حسینی، احمد. ۱۳۷۹، *راز آشکار تحلیل روانی شخصیت زن*، تهران، همت.
۱۱. زرین کوب، عبدالحسین. ۱۳۷۶، *تاریخ مردم ایران*، تهران، امیرکبیر.
۱۲. ستاری، جلال. ۱۳۷۳، *سیمای زن در فرهنگ ایران*، تهران، مرکز.
۱۳. سیمین، احمدی. ۱۳۶۲، *زنان ایرانی (کتاب شناسی)*، تهران، دفتر نشر پژوهش‌های فرهنگی.
۱۴. سهرابی، بهرام. ۱۳۵۷، *خانواده و ازدواج در گذر تاریخ ایران*، تهران، شورای عالی فرهنگ و هنر.
۱۵. طبری، محمدبن حریر. ۱۳۶۸، *تاریخ طبری*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، اساطیر.
۱۶. ظهیری سمرقندی. ۱۳۶۲، *سندبادنامه*، تصحیح احمد آتش، تهران، کتاب.
۱۷. غزالی، ابوحامد. ۱۳۸۷، *کیمیای سعادت*، تهران، علمی فرهنگی.
۱۸. فردوسی، ابوالقاسم. ۱۳۸۱، *شاهنامه*، تهران، خاور.

۱۹. مسکویه رازی، ابوعلی. ۱۳۶۹، *تجارب الامم*، ترجمه ابوالقاسم امامی، تهران، سروش.
۲۰. ملک الشعراء بهار. ۱۳۳۱، *سبک شناسی*، ج ۲، تهران، جیبی.
۲۱. ندوشن، محمدعلی. ۱۳۶۳، *زندگی و مرگ پهلوانان در شاهنامه*، تهران، یزدان.
22. Perry, Fabula. 1959, *The origin of the book of Sindbad* 3.Band, Heft 1/2.Berlin.

Archive of SID